

نویسنده : کریم پیکار پامیر

وهابیت و تروریسم جهانی

قسمت اول ، وهابیت چیست ؟

پیش درآمد

اگر بشریت امروز از پیشرفتهای خردمندانۀ علمی و پژوهشی فرزندِ آدم بر روی این کرهٔ خاکی می‌بالد و می‌نازد، سوگمندانۀ باید گفت که با مشاهدۀ زوالِ فکری، اخلاقی، عاطفی و فرهنگی بخشهای دیگری از بشریت امروز در نقاطِ مختلفِ همین کرهٔ خاکی، در عین زمان، شدیداً رنج هم میبرد و سردرگریانِ شرمساری فرو می‌کند. موجِ شرمساری و رنج عمیقِ انسانی نه تنها از تسلسلِ افکار، اعمال و گفتار افراد و گروه های خشن و خرد باختهٔ ایدئولوژیک و مزدور صفتِ قومی - مذهبی - نژادی و ... برمیخیزد، بلکه از همفکری و همنوایی و تمویل و تسلیح همان گروه های خرد باختهٔ خونریز توسط اربابان ثروت و قدرت و یا صاحبانِ علم و تکنالوژی پیشرفته و دریک جمله، ادعا گرانِ حقوق بشر، آزادی و دموکراسی نیز نشأت میکند.

وقتی انسان امروز با وضاحت می‌نگرد که دسته‌ها و گروه‌های آدم نما در شور و جنون ناشی از تعصبِ فکری و مذهبی غرق میشوند، بیاد و برای زنده گی بدوی و دوران جاهلیت اشک میریزند، بیرقِ سیاه و سفیدِ جهالتِ خون آلود را برشانه بر میدارند، با تیغ تیزگلوئی همجنس و همنوع خود شان را با بیرحمانه ترین شکل و حتا با فریاد های " الله اکبر " قطع میکنند، زنانِ مظلوم و محروم را نه تنها سیاه پوش نموده به زندان های خانه

محبوس مینمایند، بلکه آنها را جوقه جوقه به کنیزی و برده گی می گیرند، آثار و ارزشهای تاریخی و فرهنگی گذشته گان را با قساوتی متعصبانه به نابودی می کشانند، علم و تکنالوژی بشری را که حاصلِ عرقریزی های تحسین برانگیزِ نسلهای فداکارِ بشر است، تحریم میکنند و آنرا " بدعت " میخوانند، فتوای قتلِ پیر و برنا را با ساده گی ای تمام صادر مینمایند، زن یا مرد بی تقصیر را در روز روشن و در ملأ عام به کام آتش می افکنند و بالاخره، همه را، جز خویشتنِ خویش، تکفیر و تهدید میکنند، به این نتیجه قاطع میرسیم که انسانیت در عصر ما (عصر تسخیر کیهان) دارد رو به زوال میرود.

آنچه از فرزندانِ آدم که هنوز از چنین گند و مصیبت دور مانده و در قعر اینهمه وارفته گیها و از خود بیگانه گیهای هولناک، برای نجات خود و دیگران می اندیشند، خودشان را ناگزیر می دانند با تحملِ سختی های فراوان و جدال در برابر تضیقاتِ فکری و اجتماعی، در صدد شناختِ ریشه و بنیاد این وحشت فزایی های ناشی از تعصباتِ کور و زوال پذیری ارزشهای انسانیت برآیند، ریشه ها را پس از شناسایی بیرون کشند، به دیگران بشناسانند و دوستدارانِ انسان و انسانیت را به مبارزه جدی علیه فساد و انحطاطِ فکری و مذهبی بخوانند. روی همین دلایل بود و هست که خواستم رساله حاضر را (هر چند مختصر و گذرا) در راستای شناختِ ریشه های اصلی برخی از خشونت ها و آدمکشی ها، و توضیح سیر تاریخی مکروب و هابیت و یا سلفیسم مذهبی که برخاسته از جهالت های درون قبایل صحرای نجد میباشد، به رشته نگارش در آورم، باشد که نسلِ حیران و نگران امروز بدانند که در جهان، منطقه و سرزمین آبایی شان چه میگردد؟ و آنچه میگردد، ماهیتِ آن چیست و چرا لقمه نانِ بخور و نمیرِ مردمِ سرکوب شده افغانستان، از سالهاست که در خونِ فرزندانِ شان غوطه ور است؟

من امید وارم، آگاهان، محققان و قلم بدستانِ میهنِ آبایی ما در هر کجای این کره خاکی که نفس میکشند، با درکِ همین رسالتِ انسانی شان دست به کار شده جامع تر، عمیق تر و

مؤثرتر از این رساله، بنویسند و آنرا در اختیار هموطنان و هموطنان خویش قرار دهند.
تذکر این مطلب را نیز وظیفه خویش میدانم تا از همکاریهای مالی برادران عزیز و
وطندوستان ارجمندم (الحاج غ. محمود دوست، محمد سعید حبیبی و جناب مختار) که به
منظور چاپ این اثر انجام داده اند، اظهار سپاس نمایم.

کریم پیکار پامیر - کانادا

سال 2015 میلادی

فصل اول

وهابیت چیست

وهابیت یکی از شعبِ مذاهبِ خشک و خشن تازه وارد است که در قرن هجدهم میلادی (کمتر از دو صد سال قبل) توسط شخصی بنام (محمد بن عبدالوهاب) در صحرای خشک و قبیله نشین " نجد " واقع در سرزمین عربستان سعودی به راه انداخته شد و به مرور زمان، با زورگویی و کشتار و خونریزی بی مانند به پیشرفت‌هایی نایل آمد. قبل از آنکه به چپستی و چگونه گی این مذهب تازه نفس و خوشونتبار و وهابیت پردازیم، بهتر خواهد بود مؤسس یا بنیانگذار آن را بشناسیم.

محمد بن عبدالوهاب (1703-1792 م)

وی در شهر کوچک " عَیینه " از توابع صحرای " نجد " واقع در شرقِ مدینه به دنیا آمد. دوران جوانی وی، مصادف به سالهای امپراتوری خلافتِ عثمانی بود و خاکهای عربستان سعودی، سوریه، عراق، فلسطین، اردن، یمن و غیره، تحت قلمرو امپراتوری عثمانی قرار داشتند. در آن سالها که استعمار بریتانیای کبیر در عین حال، در تب و تاب پیشروی و

اشغالگری به سوی شبه قاره هند و دیگر مناطق آسیایی و خاور میانه افتیده بود، امپراتوری بزرگ عثمانی را سد مستحکمی در راه تاخت و تاز خویش به سوی شرق و غرب این منطقه جهان میدانست.

زنده گینامه محمد بن عبدالوهاب بیان میدارد که وی در آن سالها، طلبه دینی خون گرم، خشن، جاه طلب و از خود راضی و در عین حال، بد بین در برابر خلافت عثمانی مستقر در قسطنطنیه یا استانبول کنونی بود.

در تحت چنین شرایط خاص سیاسی – اجتماعی بود که این طلبه جوان، توسط جاسوس فعال بریتانیای کبیر بنام (همفر) در دام وزارت مستعمرات آن کشور افتاد که شرح آن خواندنی است و در جایش از آن یاد خواهیم نمود.



محمد بن عبدالوهاب

پدر محمد (شیخ عبدالوهاب) مدتی مسوولیت امور قضایی را در زادگاهش (عُیینه) به عهده داشت و از جمله علمای دینی آن زمان بحساب میرفت. بنابراین، محمد، سالهای کودکی اش را به آموزش نزد پدر سپری نمود. وقتی پا به سن صباوت گذاشت، با آموزه های دینی و مذهبی که از پدر و علمای دیگر آن زمان کسب نموده بود و بویژه، با مطالعه آثار

وافکار" ابن تیمیه " ملقب به (شیخ الاسلام ابو عباس تقی الدین احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن عبدالله ابن تیمیه حرانی) همچنان با تأثیرپذیری از احمد بن قیم و قسماً اندیشه های احمد بن حنبل چنان پرخاشگر و منقلب گردید که به اکثر اعمال و رفتار اهالی شهر نجد خُرده می‌گرفت و آنها را مشرک و منحرف از اصل دین و دیانت اسلامی میخواند.

(افکار و اندیشه های ابن تیمیه را نیز طی صفحات بعدی به بررسی خواهیم گرفت)

محمد بن عبدالوهاب با چنین برخورد و حرکات پرخاشگرانه اعتراضی علیه مسلمانان، نه تنها موجبات نا رضایتی پدرش (شیخ عبدالوهاب) را بار آورد، بلکه حتا برادرش (سلیمان بن عبدالوهاب) نیز ضمن آنکه با او از در مخالفت پیش آمد، ناگزیر شد کتابی بنام " الصواعق" را بر ضد افکار و اعمال وی بنویسد و گفتار و کردار او را با گفتار و کردار خوارج در اسلام مقایسه نماید. این تشنج فزایی و تاخت و تاز محمد علیه عقاید اسلامی مردم، بالاخره باعث آن شد که مسلمانان زادگاهش علیه وی بشورند و در نتیجه، از آنجا رانده شود. به همین بنیاد بود که وی به عراق و شام (سوریه) و همدان و مصر مسافرت نمود و مدت چهار سال را در شهر ها و کشورهای متذکره سپری کرد. او، وقتی پس از چهار سال، مجدداً به زادگاهش (نجد) برگشت، باز هم در اثر بد زبانی و بد رفتاری هایش در مقابل اهالی آنجا، با مخالفت عموم مواجه شد و رهسپار اصفهان که در آن زمان، یکی از مراکز علما و فلاسفه اسلامی شناخته میشد، گردید و هم در آنجا بود که با افکار و اندیشه های اسلامی احمد بن حنبل (164-241 هجری قمری) بیشتر آشنا شد و طرفداری اش از راه و رسم (حنبلی) ها را اعلام نمود. گفته شده که حتا وقتی محمد در اثر فشارها و مخالفت های مردم نجد، رهسپار شهر بصره شد، علما و مخالفانش در نجد، طی ارسال نامه هایی عنوانی علما و بزرگان شهر بصره، اندیشه های انحرافی و سخیف و خطرناک او را به اطلاع آنها رسانیدند. (طی صفحات بعدی، توضیحاتی پیرامون مذهب حنبلی نیز خواهیم داشت)

از زاویه دید محمد بن عبدالوهاب، طاعات، عادات و شیوه های دینی و مذهبی مردم نجد، با آنکه خدا را می پرستیدند، به پیامبر احترام عمیق داشتند، قرآن را میخواندند و صحابه پیامبر را می ستودند، هنوز هم " شرک "، " بدعت "، " خرافه " و تهی از راه و رسم " سلف صالح " (صحابه و پیروان صحابه لا اقل تا سه قرن پس از صدر اسلام) بود. این مرد رجعتگرای پرخاشگر، سخنان اعتراضی اش را برای باشنده های خطه یی میگفت که هر چند از مزایای برخاسته از مهد اسلام، فتوحات گسترده سلف صالح، غنیمت های عظیم جنگی و افتخارات منسوب به دو شهر مقدس (مکه و مدینه) برخوردار بودند، با آنها، تحت امر و نهی ظالمانه و نا منصفانه امرای زورگوی متعدد و رؤسای قبایل بدوی، بگونه بنده و اربسربرده با جنگ و ستیز دائمی، هرج و مرج اجتماعی، جهل و نادانی، فقر و محرومیت های اقتصادی، تعدی و تجاوز و بی اطلاعی از جهان بیرونی و از هم گسیخته گیهای سیاسی، اخلاقی و اجتماعی دست و گریبان بودند. عمده ترین اشتغال اهالی نجد عبارت از مالداری، چادر نشینی، تاخت و تاز بالای قبایل دیگر و غارت اموال و دارایی رقا و یا دشمنان شکست خورده شان بود.

وقتی شیخ عبدالوهاب پدر محمد در سال 1153 هجری چشم از جهان فرو بست، در واقع، یکی از موانع بزرگ از سر راه محمد برداشته شد و پس از آن بود که این طلبه عصبانی و خشن، تبلیغات و فعالیت های مذهبی اش را بگونه گسترده تر و جدی تر از قبل به راه انداخت و کتاب " التوحید " را غرض توضیح و تبلیغ راه و رسم جدید خویش نوشت. مگر، شکایتها و مخالفت های افراد و گروه های مختلف دینی و مذهبی علیه وی چنان بالا گرفت که باز هم مجبور گردید از نجد به شهر " دُرعیه " نزد " محمد بن سعود " امیر آن شهر رفته پناهنده شود. چنانکه پس از همین مسافرت و پناهنده گی است که " محمد بن سعود " نه تنها او را با گرمی استقبال میکند، بلکه مذهب جدید، سختگیرانه و خشونت آمیز (وهابیت) را نیز می پذیرد. این استقبال و این پذیرش متقابله، بسیار زود به عقد یک پیمان دوجانبه و یک توافق رسمی میان آن دو، به منظور سرکوب امرای شهر های همجوار، رؤسای

قدرتمند قبایل، اشغال اراضی بیشتر و ترویج وهابیت یا همان " سلفیسم " (مراجعه به سلف صالح) در سراسر عربستان منجر گردید.

باید دانست که این توافق سیاسی - مذهبی میان محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود (محمدین یا محمد مضاعف) که در سال (1206 هجری) صورت گرفت، هرگز نمیتوانست بدون تصمیم، پادرمیانی و فعالیتهای مؤثر جواسیس استعمار بریتانیایی به ثمر برسد. یا بعبارۀ دیگر، این عهد و پیمان متقابلۀ یا این امتزاج فکری - سیاسی در واقع، جزیی از برنامه کلان استعمار بریتانیا در عربستان و منطقه بود که شکل گرفت و درون مایه اصلی گسترش مذهب تازه وارد وهابیت در آینده را تشکیل داد. همچنان، این فعل و انفعال سیاسی - مذهبی، نخستین سنگ بنای پیشروی های نظامی توأم با ویرانگریها، قتل عام ها، تباهی بناهای تاریخی و غارت اموال و دارایی هزاران مسلمان مومن و معتقد در خاک عربستان، شام، عراق، یمن و سایر نقاط خاور میانه نیز گردید. (داستان مربوط به فعالیتهای استعمار برتانوی به ضد امپراتوری عثمانی و استخدام محمد بن عبدالوهاب در جهت منافع انگلیس در بین النهرین، بعداً از زبان همفر جاسوس کارکشته استعمار توضیح داده خواهد شد)

متن کامل پیمان میان محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود در دسترس نیست و اما، مفاد کلی آن چنین بود:

* در صورت حصول پیروزی محمد بن عبدالوهاب { علیه مشرکین }، وی همکاری خود را با محمد بن سعود استمرار بخشیده هیچگاه او را ترک نکند.

* در قسمت اخذ مالیات از اهالی دُرعیه، با محمد بن سعود همکاری نموده مانع آن نشود.

آنها با عقد این پیمان، در حقیقت، چنین فیصله بعمل آوردند که بایستی در اثر لشکرکشی و تاخت و تاز جنگی و براه اندازی کشتارهای سبعانه و بیباکانه و دستبرد به مال و جان اهالی نجد و ریاض و مکه و مدینه و سرزمین های دیگر، محمد بن سعود به وسعت قلمرو

و استحکام حاکمیت سیاسی خویش بپردازد و موازی بدان، محمد بن عبدالوهاب، با صدور حکم تکفیر بر "مشرکین" و راندن شمشیر بر گلوی آنان، مذهب جدید خودش را گسترش دهد که چنین هم شد.

گفته شده که محمد، در هنگامیکه نزد برخی از علمای دینی در مکه و مدینه آموزش میدید، حرفهای منافی اعتقادات مسلمانها نیز از زبانش بیرون میشد و بزرگان این دو شهر مقدس عربستان، او را گمراه و فتنه انگیز میدانستند. این موضوع نیز در مورد وی گفته شده که وی به زنده گینامه "مسلمه کذاب"، "اسود عنسی" و "طلیحه اسدی" و امثالهم که گهگاهی ادعای پیامبری نیز نموده بودند، علاقه داشت.

در شرح زنده گی محمد بن عبدالوهاب آمده است که وی در طول حیات خویش با بیست زن ازدواج نمود و هجده فرزند از خود بجا گذاشت. البته از دواجهای رسمی ابن عبدالوهاب مستثنا از روابط خاص عاشقانه اش با جواسیس زنانه استعمار در شیراز و بصره بنام های "صفیه"، "آسیه" و غیره بود که از کانال استخبارات بریتانیا برایش تدارک دیده میشد. (شرح این تماس ها و ارتباطات را مستر همفر، طی نگارش خاطرات خویش تشریح نموده است)

در شرح و تفسیر تاریخ وهابیت آمده است که نام این مذهب تازه وارد، از اسم عبدالوهاب پدر محمد مشتق شده است، ورنه بنیانگذار وهابیت و پیروان او، خودشان را "سلفیه" و گاهی هم "الموحدون" نامیده اند. یا بعبارۀ دیگر، عنوان وهابی یا وهابیت را نمی پذیرند و آنرا کار دشمنان و بد بینان فکری خویش می انگارند.

